

لغت

«ملائکه»: جمع «مَلَك» به معنای فرشته و گفته اند: ریشه آن از «الوکه» به معنای رسالت است در این صورت رسالت عبارت: از همان وظیفه و مأموریتی است، که هر کدام به نحوی از انحاء در آفرینش به عهده دارند و اگر منظور رسالت خاص باشد شامل همه فرشتگان نخواهد بود، به دلیل آیه:

﴿اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ﴾ (حج: ۲۲: ۷۰)

و شاید به همین لحاظ برخی آن را اسم جنس گرفته اند، نه مشتق از «الوکه».

«خلیفه»: از ریشه «خلف» بر وزن فعیله، در معنای فاعلی، یعنی: قائم مقام، جانشین و «تاء» در آخر آن زیاده و به جهت مبالغه است.

«سَفَك»: یعنی ریختن خون.

«دماء»: جمع «دَم» به معنای خون، که در اصل دَمَمٌ یا دَمَمٌ بوده است.

«تسییح»: تنزیه و دور داشتن خداوند است، از هر گونه صفت زشت و بدی که ذات او را سزاوار و شایسته نیست.

«تقدیس»: پاک و پاکیزه نمودن ذات است از هر گونه عیب و نقص.

[اشاره به آفرینش آدم]

بعد از این که در آیات قبل از مواهب الهی و نعمت حیات و آفرینش زمین و آنچه در آن به سود بندگان تقدیر شده و تذکر به خلقت آسمانهای هفتگانه، که همه حاکی از جود و رحمت و قدرت و عظمت پروردگار است اشاره گردید، در این آیات به نعمت دیگر، که عبارت از: آفرینش آدم و فضیلت و ویژگیهایی که در نهاد او و فرزندانش - بالاخص انبیاء و اولیاء که مختار و مصطفای خداوند و سرپرست و راهنمای نوع بشرند - به ودیعه نهاده، تذکر می دهد: که با این وصف باز هم به خدای خود کافر می شوید! و نتیجه این تذکر، برای مؤمنین بیداری و دریافتی است، که بدانند چه موهبت و نعمتی را پروردگار در سرشت آدمی قرار داده و در قبال چنین انعامی، چون بهره حیات و استعداد و قابلیت پیمودن نردبان قرب خداوند، که در هیچ يك از موجودات





دیگر حتی فرشتگان نیست چه عکس العملی از خود نشان می دهند.
و تا مراقب باشند، که حداکثر استفاده را از این بخشش بیکران - با راهنمایی انبیاء
و مکتب وحی - برداشت نموده، مبادا بر اثر القائات و وسایس شیطانی، که دشمن
مؤمنین و کافر و معاند نسبت به ساحت مقدس ربوبی است گول خورده، به پستی و
انحطاط و حتی درکات دوزخ سقوط نمایند.

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (۳۰)

و بیاد آور آن گاه که پروردگار تو مفرشتگان را فرمود، که همانا من گمارنده ام در
زمین جانشینی.

[معنای مناسب برای «خلیفه»]

گرچه برخی از مفسرین گفته اند: منظور از «خلیفه»، جانشینی بنی آدم به جای مخلوق
مفسد و گناهکاری است، که قبلاً روی زمین ساکن بوده^۱ ولی آنچه که به طریق احتمال
انساب به نظر می رسد و روایات^۲ نیز مؤید آن است همان خلیفه الهی است؛ زیرا لحن
کلام فرشتگان و پاسخی که پروردگار در برابر پرسش آنان می دهد، حاکی از همین
معناست بالاخص پس از تعلیم اسماء به آدم و عرضه آن به فرشتگان و استعلام از
ایشان نسبت به چگونگی اسماء و اظهار عجز از درك حقایق آنها، ضمن احساس

۱. تفسیر التبیان ج ۱، ص ۱۲۱

۲. حدثنا: أبو الحسن محمد بن إبراهيم بن إسحاق رضي الله عنه قال حدثنا أبو سعيد النسوي قال: حدثنا إبراهيم بن محمد بن هارون قال: حدثنا أحمد بن أبي الفضل البلخي قال: حدثني خال يحيى بن سعيد البلخي عن علي بن موسى الرضا عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: بينما أنا أمشي مع النبي صلى الله عليه وآله في بعض طرقات المدينة إذ لقينا شيخاً طويل كثر اللحية بعيد ما بين المنكبين فسلم على النبي صلى الله عليه وآله ورحب به ثم التفت إلى فقال: السلام عليك يا رابع الخلفاء ورحمة الله وبركاته ليس كذلك هو يا رسول الله فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله: بلى ثم مضى فقلت: يا رسول الله ما هذا الذي قال: لي هذا الشيخ وتصديقك له قال: أنت كذلك والحمد لله ان الله عزوجل قال في كتابه ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره، ۲: ۳۰) والخلیفه المفعول فيها آدم عليه السلام وقال ﴿يَا دَاوُدَ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾ (ص، ۲۸: ۲۶) فهو الثاني وقال عزوجل حكاية عن موسى حين قال لهارون عليه السلام ﴿أَخْلَفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ﴾ (اعراف، ۷: ۱۴۲) فهو هارون إذ استخلفه موسى عليه السلام في قومه فهو الثالث وقال عزوجل ﴿وَإِذْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ يَا مُحَمَّدُ وَإِنَّا لَمُتَوَكِّلُونَ﴾ (توبه، ۹: ۳). فكنت أنت المبلغ عن الله وعن رسوله وأنت وصيي و وزيری وقاضي ديني والمؤدى عني وأنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لاني بعدي فانت رابع الخلفاء كما سلم عليك الشيخ أو لاتدري من هو قلت لا قال ذلك أخوك الخضر عليه السلام فاعلم. عيون اخبار الرضاء ج ۲، ص ۹- ۱۰، ح ۲۲؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۴۱۷- ۴۱۸، ح ۲.

پشیمانی که سؤالشان بی جا و اگر انتظار احراز مقام خلیفه الهی را - به خاطر تسبیح و تقدیسی که همواره نسبت به ذات ربوبی دارند - داشته اند، بی مورد.

و یا دریافت این که: اصولاً سمت مزبور متناسب با ساختمان و جودی ایشان نیست لذا، با جمله: ﴿إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾ (۳۲) از اشتباه خود شرمسار و به این وسیله، عذر و پوزش خود را در پیشگاه پروردگار عرضه می دارند.

از طرفی این پست و سمت در حالی به آدم و فرزندان شایسته اش واگذار می شود، که تمام عوامل مقتضیه در فساد و خونریزی و قدرت ارتکاب به معاصی و حتی کفر و عناد با پروردگار، که نوعاً مبتنی بر شهوت و غضب و خود خواهی، که از لوازم این خلقت است در وجود و طبع اولی او به کار رفته، در صورتی که ساختمان و جودی فرشتگان از چنین اقتضائاتی خالی و تهی است.

از سوی دیگر عوامل سببی که او را هر چه بیشتر به قرب الهی نزدیک، به نحوی که سایر موجودات مادون او قرار گیرند و حتی از فرشتگان گوی سبقت بگیرد، در سرشت و طبیعتش نهاده شده و شاید آیه: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ ثم رددناه اسفل سافلین ﴿(تین: ۹۵: ۵۴) تحقیقاً ما آدمی را در نیکوترین حال و اعتدال و درستی بیافریدیم، سپس او را به پست ترین درکات [به سوء اختیارش] بازگرداندیم.

در یکی از معانی، مفهوم همین معنا باشد؛ زیرا این دو حالت در آدمی که استعداد و قابلیت است برای ارتقاء هر چه بیشتر، در سیر معنویت و کمال به سوی حق، یا انحطاط و پستی و سقوط به پست ترین درکات فساد و خباثت، در ساختمان و جودیش ملحوظ گشته و آدمی با حسن اختیار و یا سوء اختیار و پیروی هر کدام، به سعادت ابدی و یا شقاوت همیشگی کشانده می شود.

از طرفی برای نیل به سعادت تنها راه، پرستش و بندگی خدا است و آفرینش نیز، بر مبنای بندگی او استوار است و در قرآن کریم فرمود:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات: ۵۱: ۵۶). من جن و آدمیان را

نیافریدم، جز از این جهت که مرا پرستند [نه دیگری را].

بدیهی است، گام نهادن در این راه، آن هم در سر حدّ اعلا و کمال، ساده و آسان





نیست و مستلزم مبارزه پیگیر و خستگی ناپذیری است با عوامل فساد، یعنی: ابتداء بیزاری از انواع طاغوت و تنها ایمان آوردن به خدا و سپس مخالفت با آنچه که طبع اولی او موافق و متمایل است یعنی: با هوای نفس و شهوت و غضب و عجب و خود خواهی و حبّ جاه و مقام و بخل و حسد و هر چه از این قبیل که جزو جنود جهل به حساب می آید، به جنگ و مبارزه برخیزد و جان از لوث و آلودگی به آنها پاک و مبرا سازد و خویشان را به جامه و لباس تقوی آراسته و همه نیروهائی که پروردگار - اعم از مادی و معنوی - در او قرار داده، در جهت و مسیر رضای حق به کار اندازد و بیابد و بداند که ربّ او از او چه خواسته و وظیفه اش در این دار تراحم چیست؟ و از چه راهی و با کدام راهنمایی؟ می تواند قرب حضرت حق را کسب و در جوار رحمت و محبت او قرار گیرد.

پیداست، اوج کمال انسانی در درجات غیر متناهی، درگیر و دار با چنین کشمکش که بین فرمان دو نیروی متضاد و متخالف است صورت می پذیرد و سیر این کمال، که مستلزم صبر و شکیبائی، در برابر همه ناملایمات و مصیبات جسمی و روحی و حال رضا و تسلیم در قبال مقدرات تکوینی و تشریحی است خود عاملی است که قدر و قیمت مقامات احرازی و موهبتی را - اعم از مادی و معنوی - بهتر بشناسد و سپاسگزار و ستایشگر بیشتر باشد، زیرا اگر سختی و رنجی نبود، آرامش و سلامت مفهومی نداشت، که «تعرف الاشیاء باضدادها»^۱.

و نیز بفهمد، بنده ای است ناچیز و ناتوان، منتهی مورد جود و رحمت پروردگار و نیکو بیابد، هر نوع مزایا و صفات نیکی را که واجد است ذاتی او نیست، بلکه افاضه است از جانب خدای یکتا و بالاخره به سوی قرب او تا آنجا در حرکت است که خطاب می رسد: «عبدی اطعني حتى اجعلك مثلي» بنده من فرمانم بپیر تا تو را مثل خود قرار دهم.^۲

در چنین حالی است که شایستگی برای جانشینی و نمایندگی از جانب او در زمین، جهت رهبری دین و دنیای مردم خواهد یافت و ولایتی را از قبل حق نسبت به همه

۱. المعیار والموازنه، ص ۷؛ الاصول الاصلیة، ص ۱۹۳.

۲. الفوائد العلیة، ج ۲، ص ۳۹۴؛ الجواهر السنیة، ص ۳۶۱.

کائنات خواهد داشت، که به اذن و فرمان او در همه موجودات تصرف کند به نحوی که ماه را بشکافد و مرده را زنده کند و صاحب عصا و ید بیضاء شود^۱.

لذا، قبل از آفرینش آدم و بلکه همه هستی و کائنات، خداوند به علم ازلی، نسبت به موجودی که از هر جهت شایسته، یعنی: اَعْبَد از سایر موجودات باشد آگاه و او را در صدر آفرینش خود قرار داد و به حسب روایات متواتری، اول مخلوقی که پا به عرصه هستی گذاشت،^۲ نور حضرت ختمی مرتبت ﷺ بود و سپس انوار مقدسه ائمه اطهار - صلوات الله علیهم اجمعین - که این خلقت جنبه معنوی آفرینش را حاکی است، نه، مادی.

و اگر در بعضی احادیث آمده که «اول ما خلق الله الماء»؛^۳ نظر به جهت مادی اشیا



۱. ... قال النبي ﷺ امض يا علي فيما امرتك واستعد بالله من الجاهلين، ثم هروا أمير المؤمنين من الصفا إلى المشعرين، ونادى واسمع بالدعاء فما استتم كلامه حتى كادت الأرض ان تسيخ باهلها والسماء ان تقع فقالوا: يا محمد لقد اعجزك شق القمر اتبنا بسحرك لتفتنا فيه، فقال النبي ﷺ هان عليكم بما دعوت به فان السماء والأرض لا يهون عليهما بذلك ولا يطيقان سماعه، فقوموا باجمعكم وانظروا إلى القمر قال: ثم إن القمر انشق نصفين نصفاً وقع على الصفا ونصفاً وقع على المشعرين، فأضاءت داخل مكة وأوديتها وصاح المنافقون: اهلكتنا محمد بسحره يا محمد افعل ما شئت فلن نؤمن بك ولا بما جئتنا به. «اقتربت الساعة وانشق القمر» (قمر: ۵۴). (۱) وقال في تفسير المجمع البيان: وقد روى حديث انشقاق القمر جماعة كثيرة من الصحابة منهم عبد الله بن مسعود وأنس بن مالك وحذيفة بن اليمان وابن عمر وابن عباس و جبير بن مطعم و عبد الله بن عمر. الهداية الكبرى ص ۷۲؛ شرح الحقائق الحق، ج ۳، ص ۴۱۸ - ۴۲۱ - (سورة القمر: ۵۴): (۱)؛ مجمع البيان ج ۹، ص ۲۸۱ - ۲۸۲.

۲. حدثنا الحسن بن محمد سعيد الهاشمي قال: حدثنا فرات بن إبراهيم ابن فرات الكوفي قال: حدثنا محمد بن أحمد بن علي الهمداني قال: حدثني أبو الفضل العباس بن عبد الله البخاري قال: حدثنا محمد بن القاسم بن إبراهيم بن محمد بن عبد الله بن القاسم بن محمد بن أبي بكر قال: حدثنا عبد السلام بن صالح الهروي عن علي بن موسى الرضا عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي عن أبيه علي بن ابي طالب ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: ما خلق الله خلقاً أفضل مني ولا أكرم عليه مني، قال: علي ﷺ فقلت: يا رسول الله فانت أفضل أم جبرئيل؟ فقال: يا علي، ان الله تبارك وتعالى فضل أنبياءه المرسلين على ملائكته المقربين وفضلني على جميع النبيين والمرسلين، والفضل بعدي لك يا علي وللائمة من بعدك، وان الملائكة لخدامنا وخدام محبينا. يا علي ﷺ الذين يحملون العرش ومن حوله يسبحون بحمد ربهم ويستغفرون للذين آمنوا (غافر: ۴۰)؛ (۷) بولایتنا، یا علی لولا نحن ما خلق الله آدم ولا حواء ولا الجنة ولا النار، ولا السماء ولا الأرض، فكيف لا تكون أفضل من الملائكة، وقد سبقناهم إلى معرفة ربنا وتسيبته وتهليله وتقديسه، لان اول ما خلق الله عز وجل خلق ارواحنا فانطقنا بتوحده وتحميده، ثم خلق الملائكة... علل الشرايع ج ۱، ص ۴، ج ۱؛ عبون اخبار الرضا ﷺ ج ۱، ص ۲۶۲، ج ۲۲ - بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۳۵.

۳. مستدرک سفینه البحار ج ۱۰، ص ۲۲۲؛ الولاية التكوينية لآل محمد ﷺ ص ۹۴.



است نه معنوی؛ زیرا همان طور که روایات وارده حاکی است^۱ ابدان و ارواح همه موجودات، حتی روح شخص شخیص نبی اکرم ﷺ و ائمه اطهار ﷺ، که موجود اولند و نیز، ارواح سایر مخلوقات - اعم از فرشتگان و جنّ - مرکب از دو حقیقتند، مادی و معنوی؛ به نحوی که هیئت روحی و اولیه هر فرد از همان ماء، که در معنای گسترده اش به هر ماده «سیال» می توان اطلاق کرد و در حدّ اعلاّی درجه لطافت است تشکّل یافته و سپس نور [ی] معنوی به او افزایده گردیده، که هم قابل انفکاک از او است و هم شایسته نقصان و افزایش و حتی اصل و ریشه ساختمانی همه آسمانها و زمین و مافیها و عرش و کرسی و بهشت و دوزخ و بالاخره ما سوی الله - که جهت جمعی دارند - از همان ماده سیال است.

و چون ذات باری تعالی در «علم بلا معلوم» عبودیت خاصّه و محضه رسول اکرم ﷺ و ائمه اطهار ﷺ را، در رأس قلّه بندگی و ستایش خود ملاحظه فرموده و سپس سایر انبیاء و اوصیاء را به درجات مختلف، بهره هر یک را به اختلاف مراتب، از افزایده نور معنوی بیش از سایر موجودات قرار داد و همین گروهند که در امتحان عالم ذرّ، از سایر مخلوقات گوی سبقت بر گرفتند و در زمره:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾ (واقعه (۵۶): ۱۰-۱۱) در آمدند؛ بنابراین پیدا است، تسبیح و تقدیسی که از این ذوات مقدسه در اوج معنویت و حدّ اعلاّی امکان، نسبت به ساحت قدس ربوبی صورت گرفته و با توجه به کیفیت و سرشتی که در آفرینش آنان بکار رفته، موجودات دیگر را توانی به اتیان آن نبود و یا اصولاً ساختمان وجودیشان چنین استعدادی را نداشت.

حال اگر چنین بنده ای، که به حسن اختیار خود متّصف به صفات خدائی می شود خداوند کرسی خلافت الهی را به او واگذار و به همه رمز و اسرار خلقت او را آگاه و

۱. الحسین [عن محمد] بن عبدالله، بن محمد بن سنان، عن الفضل، عن جابر ابن یزید قال: قال لي أبو جعفر ﷺ: يا جابر إن الله أول ما خلق خلق محمد ﷺ وعترته الهداة المهتدين، فكانوا أشباح نور بين يدي الله، قلت: وما الأشباح؟ قال: ظل النور أبدان نورانية بلا ارواح وكان مؤيدا بروح واحدة وهي روح القدس، فبه كان يعبد الله، وعترته ولذلك خلقهم حلما، علماء، بررة، أصفياء، يعبدون الله بالصلاة والصوم والسجود والتسبيح والتهليل، ويصلون الصلوات ويحجون ويصومون. الكافي ج ۱، ص ۴۴۲، ح ۱۰؛ شرح اصول کافی، ج ۷، ص ۱۵۰؛ بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۱۴۲، ح ۲۰.

حامل علم تحمیلی و مظهر اسماء حسناى خود قرار دهد، نه تنها نابه جا نیست، بلکه از روی حکمت و صواب خواهد بود، که او است دانای دستکار.

﴿قالوا انجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء ونحن نسبح بحمدك ونقدس لك﴾ (۳۰) فرشتگان گفتند: آیا می گماری در زمین کسانی که در آن تباهی می کنند و خونها می ریزند و حال آن که ما تسبیح می نمائیم تو را، تسبیحی که مقرون به حمد تو است [نظیر سبحان ربی العظیم و یحمده] و تقدیس می کنیم برای تو [من جمله، تقدیس از هر عیب و نقصی]. و گفته اند: که سؤال ایشان به جهت استفهام بوده و جنبه تعلّم را داشته است و به حسب برخی از مدارك، فرشتگان از همین سؤال با این که جنبه اعتراضی هم نداشته، حال پشیمانی به خود گرفته، ناراحت شدند و جمله:

﴿إني أعلم ما لا تعلمون﴾ ردی بر پرسش ایشان است و به تعبیری دیگر یعنی: فضولی موقوف؛ لذا، در می یابند که سؤال اشتباه و بی مورد بوده و در مقام استغفار برآمده و حتّی به عرش الهی که فوق آسمان هفتم است، پناه می برند و مدت هفت سال یا هفت هزار سال مشغول طواف و استغفار می شوند؛ و بعد از آن، خداوند در آسمان چهارم محلی را به نام «بیت المعمور» معین فرمود که هرگاه فرشتگان بخواهند اظهار ادبی نمایند، در آنجا به طواف مشغول شوند^۱.

و آدم پس از هبوطش در زمین مأمور شد، خانه کعبه را در مقابل بیت المعمور، برای طواف آدمیان مقرر دارد، لذا اصل بناء از زمان آدم و به فرمان الهی تعیین گردیده تا مردم نیز، برای استغفار از اعمال بد خویش، محلی برای طواف داشته باشند^۲.

۱... قال فباعدهم الله من العرش مسيرة خمس مائة عام، قال: فلاذوا بالعرش وأشاروا بالأصابع فنظر الرب عزوجل إليهم ونزلت الرحمة فوضع لهم البيت المعمور فقال طوفوا به و دعوا العرش فإنه لي رضي فطافوا به و هو البيت الذي يدخله كل يوم سبعون الف ملك لا يعودون أبدا فوضع الله البيت المعمور توبة لاهل السماء و وضع الكعبة توبة لاهل الارض فقال الله تبارك و تعالی. تفسیرالقمی ج ۱، ص ۲۷؛ بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۱۰۴

۲. حدثنا علي بن أحمد رحمه الله قال: حدثنا محمد بن أبي عبدالله عن محمد ابن إسماعیل عن علي بن العباس قال: حدثنا القاسم بن الربیع الصحاف عن محمد ابن سنان ان الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله علة الطواف بالبيت ان الله تبارك و تعالی قال ﴿للملائكة انی جاعل فی الارض خليفة قالوا انجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء﴾ فردوا علی الله تبارك و تعالی هذا الجواب فعلمو انهم اذنبوا فندموا فلاذوا بالعرش فاستغفروا فاحب الله تعالی ان يتعبد بثل ذلك العباد فوضع فی السماء الرابعة بيتا بحذاء العرش یسمى الضراح ثم وضع فی السماء الدنيا بيتا یسمى البيت المعمور بحذاء الضراح ثم وضع هذا البيت بحذاء البيت المعمور ثم امر آدم فطاف به فتاب الله علیه وجرى ذلك فی ولده إلى يوم القيامة. علل الشرايع، ج ۲، ص ۴۰۶. وسایل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۹۷.



در *علل الشرایع*، از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام از حضرت سجّاد از جدش امیر المؤمنین علیه السلام نقل است، که فرمود:

چون خداوند خواست تا به دست قدرت خویش مخلوقی چون آدم بیافریند و این امر بعد از هفت هزار سال، خلقت جن و نسناس در روی زمین بود از طبقات آسمان کشف حجاب کرده به فرشتگان فرمود: جن و نسناس را که مخلوق من و روی زمین اند بنگرید، پس چون مشاهده نمودند که ایشان مرتکب معصیت و فساد و خونریزی به ناحق در زمین می شوند، این روش بفرشتگان گران آمده خشمگین گشته و برای اهل زمین تأسف خوردند و خشم خویش پوشیده نداشته گفتند:

پروردگارا همانا توئی قادر قاهر، جبار عظیم الشان و این مخلوق ناتوان خوار تو است، که در قبضه قدرت تو می چرخند و به برکت روزی تو زندگی می کنند و از عافیت تو بهره ور می شوند، آن وقت به مانند چنین گناहانی بزرگ، به عصیان با تو برخیزند! آیا خشم بر ایشان نرانی و انتقام از ایشان نگیری و آنان را اخذ نفرمائی! و به راستی که این جریان بر ما سخت گران آمده و عمل زشت ایشان را بزرگ می شماریم؛ پس خداوند چون گفتار فرشتگان بشنید، فرمود:

من خلیفه ای بگمارم در زمین که از جانب من حجّتی بر بندگان باشد؛ فرشتگان گفتند: منزه می تو، آیا در زمین قرار می دهی کسانی که فساد بر پا کنند و خونها بناحق بریزند - چون فرزندان جن - و برهم خشم گیرند و حسد ورزند؟ [محتمل است که با سوابق قبلی، چنین خاطره ای بایشان دست داده یا پروردگار به اعمال معصیت آمیز بنی آدم آنها را آگاه کرده باشد. آپس آن جانشین را از ما گروه فرشتگان بگمار، که به یکدیگر حسد نورزیم و خشم نگیریم و خون به ناحق نریزیم و مر تو را تسبیح و تحمید و تقدیس نمائیم؛ خداوند در پاسخ فرمود:

من می دانم آنچه را که شما نمی دانید، تحقیقا می خواهم که به دست توانای خویش خلقی بیافرینم و از ذریّه او انبیاء و رسولان و بندگان شایسته و نیکوکار و پیشوایان راهبر، قرار داده و ایشان را به عنوان نماینده و جانشین خود بر مخلوقاتم در زمین گمارده، که مردم را از گناه من باز دارند و از عذابیم بیم دهند و به سوی طاعت و فرمانم رهنما شوند و به راه من برانند و اینان حجّت من باشند و بیم دهنده و مانع شونده عذر ایشان.

و نسناس را از سرزمین خود دور و جدا ساخته و [سرزمین خود] از وجود ایشان پاک





نموده و سرکشان جن را نقل مکان داده و ایشان را در هوا و گوشه و کنار زمین سکونت بخشیم تا مجاور نسل آدمیان نباشند و بین جن و مخلوق خود حجابی ایجاد تا نسل جن مرئی و مشاهد نباشد و با ایشان نشست و برخاست نکنند و آمیزش نداشته باشند؛ پس هر کس از ایشان دامن خویش به گناه من آلوده ساخت - هم آنان که برگزیده منند - در جایگاه سرکشان و معصیت کاران ساکنشان سازم؛ و در محلی متناسب حالشان وارد نمایم و مرا باکی نیست فرمود: پس فرشتگان گفتند: پرورگارا آنچه را خواهی بکار بند، ما را هیچ دانشی نیست جز آنچه به ما آموختی، که همانا تو دانای درستکاری^۱.

در روایت دیگر نقل است: که چون خداوند فرمود:

می خواهم در زمین جانشین بگمارم، فرشتگان به ضجه درآمده گفتند: که اگر اراده مقدست چنین قرار گرفته که کسی را در زمین جانشین سازی از ما فرشتگان به گمار

۱. حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد ابن محمد بن عيسى، الحسن بن محبوب، عن عمرو بن أبي المقدام، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام، ان الله تبارك وتعالى لما أحب ان يخلق خلقا بيده، وذلك بعد ما مضى من الجن والنسناس في الارض سبعة آلاف سنة قال: ولما كان من شأن الله ان يخلق آدم عليه السلام للذي اراد من التدبير والتقدير لما هو مكونه في السماوات والارض وعلمه لما اراد من ذلك كله كشط من اطباق السماوات، ثم قال للملائكة: انظروا إلى اهل الارض من خلقي من الجن والنسناس، فلما راوا ما يعملون فيها من المعاصي وسفك الدماء والفساد في الارض بغير الحق عظم ذلك عليهم وغضبوا لله واسفوا على الارض ولم يملكوا غضبهم ان قالوا: يا رب انت العزيز القادر الجبار القاهر العظيم الشأن وهذا خلقك الضعيف الذليل في ارضك يتقلبون في قبضتك ويعيشون برزقك ويستمتعون بعافيتك وهم يعصونك بمثل هذه الذنوب العظام، لا تأسف ولا تغضب ولا تنتقم لنفسك لما تسمع منهم ترى، وقد عظم ذلك علينا واكبرناه فيك. فلما سمع الله عزوجل ذلك من الملائكة قال: **«إني جاعل في الارض خليفة»** لي عليهم، فيكون حجة لي عليهم في ارضي على خلقي، فقالت الملائكة: سبحانك، **«الجهل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء ونحن نسبح بحمدك ونقدس لك»**، وقالوا: فاجعله منا فإننا لا نفسد في الارض ولا نسفك الدماء، قال: جل جلاله يا ملائكتي **«إني اعلم ما لا تعلمون»** إني اريد ان اخلق خلقا بيدي اجعل ذريته انبياء مرسلين وعبادا صالحين وائمة مهتدين اجعلهم خلفائي على خلقي في ارضي يهتدونهم عن المعاصي وينذرونهم عذابي ويهدونهم إلى طاعتي ويسلكون بهم طريق سبيلي، واجعلهم حجة لي عذرا او نذرا وابين النسناس من ارضي فاطهرها منهم وانتقل مرده الجن العصاة عن بريتي وخلقني وخيرتني وأسكنهم في الهواء وفي اقطار الارض لا يجاورون نسل خلقي واجعل بين الجن وبين خلقي حجابا ولا يرى نسل خلقي الجن ولا يؤانسونهم ولا يخالطونهم ولا يجالسونهم فمن عصاني من نسل خلقي الذين اصطفيتهم لنفسي اسكنتهم مساكن العصاة وأوردتهم مواردهم ولا ابالي، فقالت الملائكة: يا رب افعّل ما شئت **«لا علم لنا إلا ما علمتنا إنك انت العليم الحكيم»**. علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۰۴، ح ۱.



آنها که طاعت تو را دارند نه، ارتکاب معصیت؛ پس سخن ایشان رد کرده فرمود: من می دانم آنچه را که شما نمی دانید؛ لذا فرشتگان را چنین گمان آمد که این جواب از جانب حق خشم و سخطی است بر ایشان؛ به همین لحاظ به عرش پناهنده شدند چنان که ما به خانه کعبه ملتجی می شویم و استغفار می کنیم، آنها نیز طواف می کردند و آمرزش می خواستند؛ آن گاه خداوند فرمود: برای این منظور به بیت المعمور در آسمان چهارم به روند و در مقابل آن به آدم نیز، امر فرمود: که خانه ای برای طواف بندگان در زمین بسازد. ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (۳۰) فرمود: [در جعل بشر حکمتی است که آنرا] من می دانم و شما [جاهل باسرار آن] آگاهی ندارید.^۱

[در بیان علم خداوند به اشیاء قبل از ایجاد]

در این جا سخنی مطرح است که علم به چیزی قبل از ایجاد چگونه است؟ در عیون اخبار الرضا، مسنداً از حسین بن بشار، از حضرت ابی الحسن الرضا، نقل است که به حضرت عرضه داشت:

آیا خداوند می داند چیزی را که هنوز ایجاد نفرموده، اگر خلق کند چگونه خواهد بود؟ حضرت فرمود: خداوند به همه اشیاء قبل از پیدایش و ایجادشان دانا است و سپس استشهادی از قرآن فرمود که:

﴿إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسَخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (جائیه (۴۵): ۲۹) و قال لاهل النار:

﴿ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه وإنهم لكانذبون﴾ (انعام (۶): ۲۸): اگر به دنیا باز گردند مرآنچه

را که از ایشان مورد نهی است، هر آینه باز بجا آورند.

لذا، در این مورد هم که فرمود: ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (۳۰)

به همین نحو است، مصالح و مفاسد همه را قبل از خلقت آگاه است بنا بر این خداوند علمش عین ذات سابق بر اشیاء و قدیم است، همچنان که موجودیتش ازلی است علمش

۱. فی مجمع البیان روی عن ابی عبدالله علیه السلام قال: إن الملائكة سألت الله تعالى ان يجعل الخليفة منهم وقالوا نحن نقدرسك ونطيعك ولا نعصيك كثيرنا، قال: فلما اجيبوا بما ذكر في القرآن علموا انهم تجاوزوا ما لهم فلاذوا بالعرش استغفارا، فامر الله تعالى آدم بعد هبوطه ان يبني له في الارض بيتا يلوذ به المخطئون كما لاذ بالعرش الملائكة المقربون، فقال الله تعالى للملائكة: اني اعرف بالصلحة منكم وهو معنى قوله: ﴿اعلم ما لا تعلمون﴾. نورالثقلین، ج ۱، ص ۵۴ به نقل از تفسیر مجمع البیان.

نیز ازلی است.^۱

و گفته برخی: [که] علم او حضوری و یا حصولی [است درست] نیست؛ زیرا علم حضوری متوقف است بر حضور شیء در نفس، تا حاضر نباشد ما نمی توانیم عالم باشیم؛ علم حصولی هم که باید حتماً در نفس حاصل شود، تا عالم شویم، که آن را در اصطلاح به صقع ربوبی تعبیر کرده اند؛ که اساس این مبانی مبتنی بر تصورات ذهنی



۱. حدثنا عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب القرشي قال: حدثنا أحمد بن الفضل بن المغيرة قال: حدثنا أبو نصر منصور بن عبدالله بن إبراهيم الاصبهاني قال: حدثنا علي بن عبدالله قال: حدثنا الحسين بن بشار عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال: سألته أيعلم الله الشيء الذي لم يكن لو كان كيف كان يكون؟ قال: إن الله تعالى هو العالم بالاشياء قبل كون الاشياء قال عزوجل: ﴿انا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون﴾ وقال لاهل النار: ﴿ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه وانهم لكاذبون﴾ فقد علم عزوجل انه لو ردوهم لعادوا لما نهوا عنه وقال للملائكة لما قالت: ﴿اتجمل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء ونحن نسبح بحمدك ونقدس لك قال إني أعلم ما لا تعلمون﴾ فلم يزل الله عزوجل علمه سابقاً للاشياء قديماً قبل ان يخلقها فتبارك الله ربنا وتعالى علواً كبيراً خلق الاشياء وعلمه بها سابق لها كما شاء كذلك ربنا يزل علماً سميعاً بصيراً. عيون اخبار الرضا عليه السلام ج ۱: ۱۱۸ ح ۸.

۲. (۱) واعتقادنا في الله وصفاته ما هو معروف من انه عالم بكل شيء جزئي وكلي من غير ان يكون له جارحة وعضو، وعلمه بالجزئيات علم حضوري على ما حققه المتأخرون من الحكماء كالمحقق الطوسي - قدس سره شرح اصول الكافي ج ۱، ص ۱۱.

(۲) فالعلم الواجبي على جميع تصاويره علم حضوري غير حصولي. والذي ذكره وتنازعا عليه انما هو من قبيل العلم الحصولي الذي يرجع إلى وجود مفاهيم ذهنية مأخوذة من الخارج بحيث لا يترتب عليها آثارها الخارجية فقد اقمنا البرهان في محله: تفسير الميزان، ج ۲، ص ۳۲۷.

(۳) واما ما ذكره بعضهم ان له تعالى علماً تفصيلياً بالاشياء قبل ايجادها والعلم تابع للمعلوم فللاشياء ثبوت في نفسها قبل اليجاد يتعلق بها العلم بحسب ذلك الثبوت ولها مصالح مرتبة واستعدادات اذلية على الوجود والخير والشر يعلم تعالى بها بحسب ذلك الثبوت ثم يفيض عليها الوجود ههنا على ما علم. فغير سديد؛ اما اولاً: فلا يتنازه على كون علمه تعالى التفصيلي بالاشياء قبل اليجاد حصولياً وقد بين بطلانه في محله، بل هو علم حضوري وليس هو بتابع للمعلوم بل الامر بالعكس. همان، ج ۱۴، ص ۲۷۲، ۲۷۳.

(۴) وان الاشياء معلومة له تعالى علماً حضورياً وعلمه علماً: علم حضوري بالاشياء قبل اليجاد وهو عين الذات وعلم حضوري بها بعد اليجاد وهو عين وجود الاشياء. وتفصيل الكلام في محله. همان، ج ۱۵، ص ۲۵۳.

(۵) أقول: مخلص كلامه في هذه الرسالة: ان علمه تعالى بالاشياء بتوسط الصور الزائدة على الذات القائمة بالذات. وهذا هو العلم المتبوع العلي. وعلمه بهذه الصور علم حضوري وبالاشياء علم حصولي. توحيد الإمامية، ص ۲۷۵.

(۶) علم الواجب تعالى عندهم بذاته وإن كان حضورياً الا ان علمه بمعاليله حصولي لانه بالصور المرتسمة في ذاته تعالى وهذه الصور فيها العلية والمعلولية والعلم بالعلات علة العلم بالمعلولات وكلاهما حصولي. الحكمة المتعالية في الاسفار العقلية الاربعة، ج ۴، پاورقی ص ۳۸۸ - رقم (۲).

است نه، واقعیت خارجی و بنابر این خلاف دانش و عقل است.

[در بیان عینیت علم الهی با ذات]

اما بر اساس معارف قرآن علم پروردگار عین ذات او است؛ و لذا در ظرف حضور اشیاء ملائک کشف اشیاء، ذات مقدس او است؛ زیرا ذاتش کاشف اشیاء است؛ در دعا گوئیم: «یا نور یا قدوس»^۱ خدائی که ظاهر بالذات است و مظهر اشیاء و در ظرف تحقق اشیاء به ذات خودش علم به آن دارد؛ پس از طرفی علم که عین ذات است، همواره قدیمی است و اشیاء که نبودند، ولی علم او بوده و آگاهی دارد، که اگر غیر از این باشد خدا ناقص و محتاج است که اشیاء در حضورش بیاید یا صورتی از آن در ذهنش بتابد تا آن را کشف کند، که همه این سخنان به نام علم حضوری یا حصولی باطل و از درجه اعتبار ساقط است.



بنابراین باید دانست که معلومات نبوده‌اند، ولی علم بوده؛ و لذا برخی که درباره ذات مقدس، اتحاد عالم و معلوم و علم گفته‌اند، سخنی نادرست و به راهی غلط رفته‌اند.

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ (۳۱) خداوند اسماء را به آدم آموخت، همه‌اش را.

امکان زندگی در این جهان مادی که مشهود ما است، پیوسته با اسباب و وسایلی است که هر یک در جای خود چون حلقه زنجیری بهم مرتبط، از آسمان و زمین و خورشید و ماه، گرما و سرما، نور و هوا، آب و خاک، حیوان و جماد و نبات و بالاخره همه موجودات که هر یک سهمی و بهره‌ای در پرورش و زیست آدمیان داشته و واجد آثار و خواص ویژه‌ای هستند و شناخت آنها تا حدی که مرتبط با حیات بشری است ضروری و درک آثار و رموز و اسرار همه جانبه آن از کمالات و جود انسان است.

بدیهی است، برای این شناخت قدم اول نام گذاری آنها است؛ زیرا جدا ساختن اشیاء از هم و تعلیم و تعلم آنها، از حیث هیئت و آثار و خواص ظاهری و باطنی، جز با نام گذاری هر یک میسر نیست.

لذا، هر اسمی حاکی از مسمای آن و شناخت آن است، از نظر آثار و جودی یا رموزی که در آن بکار رفته. بنابراین، در مورد تعلیم اسماء از جانب خداوند به

۱. المئنه ص ۱۸۹-۲۲۱؛ مصباح التهجید ص ۶۰۴؛ الکافی، ج ۲، ص ۵۸۹، ح ۲۹.

آدم، عده‌ای از مفسرین را نظر آنست^۱: که آموزش نام تمام موجودات و مخلوقات، اعم از جاندار و به ظاهر بی جان بوده و بعد گفته اند: که صرف دانستن نام به تنهایی برای آدم مزیتی نیست لذا معتقد شده اند که علاوه بر اسامی، به خواص و آثار اشیاء و حتی به اسرار و رموز آن آگهی یافته است.



﴿ثمّ عرضهم علی الملائكة فقال انبتونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین﴾ (۳۱)
 سپس آن را بر فرشتگان عرضه داشت، پس فرمود: خبر دهید مرا به نام های ایشان اگر راستگو هستید. یعنی: اگر شما در جانشینی و خلافت بر روی زمین احق و اولی از آدم هستید، بیان آن اسماء بنمائید، که عاجز می مانند.

[بیان مراد از «اسماء»]

مرجع ضمیر «هم» ظاهراً «مسمیات» و مشار الیه «هؤلاء» نیز همان مسمیات است و چون لفظ اسماء همه موجودات [بالاخص باقید «كلها» که تاکید را می رساند] من جمله ذوی العقول را شامل می شود، لذا از نظر تغلیب، استعمال ضمیر «هم» که در ذوی العقول به کار می رود بلامانع است.

بنابر این، تعلیم اسماء به آدم برایش مزیتی شد؛ و نوعاً مفسرین مراد از اسماء را در این جا مسمیات دانسته، به این معنی: که پروردگار مسمیات را به فرشتگان وا نمود ساخت و از آنها خواست که نام آنها را بگویند و فرشتگان از اعلام آن عاجز ماندند و آدم بیان مسمیات را نمود و نام آنها را گفت.

و ضمیر «هم» مرجعش مسمیات است، که از فحوای کلام به دست می آید. از طرفی پیدا است که اسماء حکایت از مسمیات می کنند و از اسم است که پی به مسمی می برند.

﴿قالوا سبحانک لا علم لنا إلا ما علمتنا إنک انت العلیم الحکیم﴾ (۳۲).

فرشتگان گفتند منزهی تو، ما را هیچ دانشی نیست جز آنچه که به ما آموختی، که

۱. مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۸۰؛ تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۱۱۰ - ۱۱۱.



همانا تو دانای درستکاری .

در واقع فرشتگان با تنزیه پروردگار و اظهار عدم علم و عجز از شناسائی اسماء و مسمیات، بالاخص با خطاب این که تو دانا و در همه امور از روی حکمت و درستی عمل می کنی، به طور ضمنی پوزش و عذر خود را به پیشگاه خداوند متعال عرضه می دارند. و نیز، جهت این که چگونگی کاملاً برایشان روشن و دریابند که شایستگی برای خلافت نداشته و پرسش استفهامی شان درباره آفرینش آدم بی مورد و ناصواب بوده و اگر يك طرف قضیه را که فساد و خونریزی است دانسته اند، به طرف دیگر که چه مصالحی در آن نهفته و چه شوکت و عظمتی را در بر دارد، پی نبرده اند. لذا در آیه بعد به آدم فرمان می رسد که:

﴿قال يا آدم انبئهم باسمائهم﴾ (۳۳) فرمود: ای آدم نامهای ایشان را به فرشتگان بازگو کن. که منظور مسمیات باشند؛ و به حسب روایتی 'مصدق اعظم و اشرف مسمیات، از کوه و دشت و نهر و آسمان و زمین و بالاخره همه موجودات، حجج الله است یعنی: انبیاء و رسولان و اوصیاء آنان، بالاخص شخص نبی اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام که ابتدا خود آدم را به آدم و سپس سایر انبیاء و اوصیاء آنان را به او معرفی فرمود و اسماء ایشان را به او تعلیم داد و اشباح مقدسه ایشان را - حتی قبل از خلقت آدم - به فرشتگان نیز، ارائه فرمود.

از طرفی به تمام موجودات کلمات الله، اسماء الله، آیت الله، اطلاق می شود؛

۱. و في تفسير علي بن ابراهيم، قوله: ﴿و علم آدم الاسماء، كلها﴾ (بقره ۲: ۳۱) قال: اسماء الجبال والبحار والادوية والنبات والحيوان.

- و اما ما رواه رئيس الحديثين، في كتاب كمال الدين وتمام النعمة، بإسناده عن الصادق، جعفر بن محمد علیه السلام: ان الله - تبارك و تعالی - علم آدم علیه السلام اسماء حجج الله تعالی، كلها. ثم عرضهم و هم ارواح، علی الملائكة. - ﴿و علم آدم الاسماء كلها﴾ اسماء انبياء الله، و اسماء محمد صلی الله علیه و آله، و علی و فاطمة و الحسن و الحسين، و الطيبين من آلهم، و اسماء رجال من شيعتهم، و عتاة أعدائهم. قال: إن الله تعالی لما خلق آدم و سواه و علمه اسماء كل شیء و عرضهم علی الملائكة جعل محمدا « و علیا » و فاطمة و الحسن و الحسين اشباحا « خمسة في ظهر آدم ... ».

مطابق تعبیرات متن دست رسی به روایتی حاصل نگردید؛ ظاهرا تعبیرات متن برگرفته از روایات پراکنده ای می باشد. تفسیر القمی ج ۱، ص ۴۵؛ کمال الدین ج ۱، ص ۱۳-۱۴، مقدمه مصنف - کنز الدقائق ج ۱، ص ۲۴۴؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۲؛ تفسیر عسکری، ج ۱، ص ۲۱۷، بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۱۵۰ از ح ۲۵

لذا، می توان گفت که: نفس دانش اسماء، خود نیز، موضوعیتی دارد و فرشتگان از دانستن نام فقط عاجز بودند، چه رسد به مسمیات و خواص و اسرار و رموز آنها، گرچه علم به اسماء لازمه اش علم به مسمیات است و لوفی الجملة، که فرشتگان از هر جهت فاقد بودند.



و برخی از عرفاء گفته اند: که مراد از اسماء، اسماء حسناى الهى اند؛ متهى با تعبیر خاص، که مثلاً: هر نوعی از موجودات صفتی و اسمی از اسامی خداوند را واجد است بنابراین تعلیم اسماء به آدم صفات حسناى الهى بود؛ سپس مظاهر این اسماء را به فرشتگان عرضه داشت و به آنها فرمود: که بیان آن اسماء را بنمایند، مثلاً: لازمه اسم «یا مضل» که شیطان است و یا هر اسمی از اسامی دیگر که منشاء پیدایش نوعی می شود، و در ادعیه وارد است: «به آن اسمی که عرش را بیافریدی یا به آن اسمی که کرسی یا ارواح را خلق فرمودی»^۱.

لذا در مراد بیان اسماء گفته اند که: ضمیر «هم» در «عرضهم» به لوازم و مظاهر اسماء برگشت می کند، که منشاء پیدایش موجودات می باشد و اسماء نسبت به آنها ملزومند؛ مثلاً: غفّار که یکی از اسماء حسناى الهى است، باید مظهري داشته باشد و همچنین نام های دیگر، ولی روایتی در این معنا مشاهده نشده است.

«فلما انباهم باسمائهم» (۲۳) پس چون آدم فرشتگان را به نام های مسمیات آگهی بخشید. و فرشتگان، که دریافتند آدم را مقام و شانی دیگر است و امر خلافت الهی زینده او است و با چنان شرائطی، این سمت اصولاً در خور موقعیت و متناسب با ساختمان وجودی ایشان نیست در این باب بینائی تازه ای یافتند که قبلاً واجد نبوده؛ و حقاً معتقد شدند که خلقت آدم را مصالحی بوده، که توجه نداشته اند. لذا، پروردگار فرمود:

«الم اقل لكم انى اعلم غيب السماوات والارض واعلم ما تدون وما كتتم تكتمون»
آیا به شما نگفتم! که من غیب آسمانها و زمین می دانم و به آنچه شما آشکار سازید و پنهان دارید آگاهم.

۱. وبالاسم الذي خلقت به العرش والكرسي وبالاسم الذي خلقت به الروحانيين وبالاسم الذي خلقت به الجن والإنس وبالاسم الذي خلقت به جميع الخلق، وجميع ما أردت من شئ المصباح، ص ۳۰۳؛ بحار الانوار، ج ۸۸، ص ۷۱، ۱۸۲؛ ج ۹۲، ص ۴۰۵؛ تفسیر الاصفی، ج ۱، ص ۲۶



در واقع توییخی است در برابر سؤال بی جا و نادرست فرشتگان که مبتنی بر احساس موقعیت و شئون شخصی خویش و اعلام تقدیس و تسبیحشان نسبت به ساحت قدس ربوبی و نیز، انتظار خلیفه الهی در روی زمین بوده، و به همین لحاظ پروردگار اعلام می دارد که این اندیشه باطل و آنان را آگاه می سازد که غیب آسمانها و زمین نزد من است و اگر شما سخنی را به آشکار گوئید، چون اظهار تسبیح و تقدیس تان درباره ام یا راز و اندیشه ای را در دل پنهان دارید، چون انتظار ارجاع مقام خلیفه الهی از جانب من به شما، همه را آگاه و دانایم.

و دریافت همین حقایق بود که فرشتگان را به استغفار و اظهار ندامت واداشت، وقتی در عرش الهی به طواف مشغول و در مقام طلب آموزش از اشتباه خویش بر آمدند. نتیجه دیگری که از این آیات مستفاد می شود این که فرشتگان، بر خلاف نظر دانشمندان فلسفه نمی توانند موجودی مجرد باشند؛ زیرا طبق نظریات و اصطلاحات موضوعه فلسفی، شیء مجرد را ارتقاء درجه و مقامی از نظر تعلیم و تعلم نیست و آنچه که هست همان است که در صدر خلقتشان صورت گرفته و به اصطلاح، در مقام فعلیت محضه اند؛ و بالاخص با برداشت اشتباهی که از آیه: ﴿وَمَا مَنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ﴾ (صافات: ۲۷: ۱۶۴). دارند، آن را مسجّل می سازند؛ در حالی که از آیات فوق کاملاً پیدا است، که ابتدا فرشتگان نسبت به مصالح و حکم آفرینش آدم بی اطلاع و حتی آفرینش او را نوعی فساد و عامل خونریزی و پست تر از شرائط وجودی خود، تلقی می نمودند و خویشان را نسبت به سمت خلیفه الهی مقدم می شمردند.

ولی پس از ارائه پروردگار به ویژگی هائی در آدم و اخبار آدم به فرشتگان از اموری که ما فوق طاقت ایشان است، به مراتبی از فهم و دانش که قبلاً آگهی نداشته آشنا و دانا شدند؛ و این دانایی که خود نوعی ارتقاء علمی است یعنی: ذاتشان امری را واجد نبود و بعداً واجد شد و به حقایق و واقعیاتی بالا تر و عالی تر رسیدند، که این معنی با مجرد بودن نه تنها فرشته بلکه با هیچ موجود دیگری سازگار و هم آهنگ نیست؛ لذا برابر روایات متواتره،^۱ ساختمان وجودی فرشتگان نیز، مرکب است از حقیقتی مادی که

۱... قال إن الله خلق ملائكة [من الملائكة] علی صور [صورة] شتی؛ فمنهم: من صورہ [صورة صورت]